

ملت و ملی گرایی در نگاه انتقادی آنتونی دی. اسمیت (رویکرد جامعه شناسی تاریخی): مطالعه‌ی موردی ایران

علی اشرف نظری^۱

نوذر خلیل طهماسبی^۲

تاریخ پذیرش ۹۴/۱۲/۱۶

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۱۴

چکیده

ملی گرایی و مدرنیسم و ارتباط میان آنها، مباحث زیادی را در بین نحله‌های فکری و متفکران مختلف به همراه داشته است. قرون نوزدهم و بیستم با نام ملی گرایی شناخته می‌شوند و شکل گیری صور افراطی ملی گرایی در این دو قرن موجب شکل گیری مباحث و اختلاف نظرهای زیادی در باره ملی گرایی و ارتباط آنها با مدرنیته شده است. کشور ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست و مباحث مختلفی در مورد ملت و ملی گرایی و به ویژه زمان شکل گیری و تکوین این مقولات در ایران به وجود آمده است. مقاله‌ی حاضر به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که دیدگاه کهن گرایان، نوگرایان و آنتونی اسمیت در رابطه با ملت و ملی گرایی چه می‌باشد و کدام دیدگاه می‌تواند به عنوان چارچوبی مناسب برای بررسی ملت و ملی گرایی در ایران به کار رود؟ ایده‌ی محوری مقاله: «در حالی که مدرنیست‌ها، ملت و ملی گرایی را حاصل تحولات عصر مدرن قلمداد می‌کنند و کهن گرایان ملت و ملی گرایی را حاصل تاریخ می‌دانند، اسمیت ملت را در تاریخ و ملی گرایی را در عصر مدرن جست‌وجو می‌کند و نظریات اسمیت می‌تواند جهت بررسی این موضوعات در ایران به کار برده شود».

واژگان کلیدی: "ایران"، "کهن گرایان"، "مدرنیسم"، "ملت"، "ملی گرایی"

۱. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران، asraf@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران، nozartahmasebi70@gmail.com

مقدمه:

معاهده‌ی وستفاليا^۱ (۱۶۴۸) و انقلاب فرانسه را نقطه زایش دولت - ملت‌های مدرن بر شانه‌های ملت‌های پیشامدرن دانسته اند و به درستی که ناسیونالیسم^۲ در چهار قرن گذشته مهم ترین اندیشه‌ی هویت ساز بشری و مانعی بزرگ در مقابل ایدئولوژی‌های افراطی و جهان گرایانه بود و اصالت این ایدئولوژی‌ها را به تعدیل و واکنش واداشته است (ماتیل، ۱۳۸۳: ۲۲-۲۲۸). ملی گرایی در بسیاری از مناطق، از جمله در کشورهای جهان سوم اهرمی برای استقلال طلبی و رهایی از استعمار بود. تاکید ناسیونالیسم بر مقولاتی مانند استقلال، برابری، آزادی خواهی و اولویت و اهمیتی که این ایدئولوژی به مردم و نقش سیاسی توده داده بود، موجب به دست آوردن موفقیت‌هایی در قرن نوزدهم و بیستم شده بود. ملی گرایی یک آیین سیاسی است که به قدر کافی وسعت داشته و از حیث نظری، مشی میانه رو دارد تا بتواند در ایدئولوژی‌های کاملاً مخالف آن گنجانیده شود (هیوود، ۱۳۷۹، ۲۹۵). میانی و عناصر موجود در ایدئولوژی ناسیونالیسم با خواسته‌های انسان قرن نوزده و بیست تطابق داشت و این خود عاملی برای تکامل و رشد ملی گرایی و جنبش‌های ملی‌گرا در عصر مدرن بود.

بنابراین، اصطلاح ناسیونالیسم، پدیده‌ای کاملاً مدرن است و ملی گرایی، در قالب یک نظام اعتقادی، یک ایدئولوژی و یا در چهارچوب جنبش سیاسی، از جمله روندهای تکوینی دنیای معاصر بوده است (هالیدی، ۱۳۷۹: ۱۱۳). در رابطه با این مسأله که ملی گرایی محصول مدرنیته می‌باشد میان اکثر متفکران و مکاتب اجماع نظر وجود دارد

1.The Treaty of Westphalia

2.Nationalism

و اختلاف نظر عمده برسر مسئله‌ی ملت می‌باشد و اینکه می‌توان ملت را محصول ملی‌گرایی و تحولات مدرن دانست یا اینکه ملت موجودی کهن بنیاد و تاریخی است. در سال‌های قبل از جنگ جهانی اول بسیاری بر این عقیده بودند که به دنبال قرن نوزدهم که عصر ناسیونالیسم بوده است، قرن بیستم عصر جهان‌گرایی خواهد بود. بر خلاف آن چه می‌پنداشتند، قرن بیستم نه تنها به جهان‌گرایی ناسیونالیسم منجر نشد، بلکه خیلی زود شاهد پیدایش صور افراطی ناسیونالیسم شد (عامری، ۱۳۷۹: ۱۲۰). به دنبال این تحولات ما شاهد شکل‌گیری رهیافت‌ها و پارادایم^۱های مختلفی بوده‌ایم که هر کدام سعی داشتند تحلیلی جامع از مقولات ملت، ملی‌گرایی و مدرنیسم ارائه دهند. مدرنیست^۲ها یا نوگرایان و کهن‌گرایان یا ازلی‌باوران دو مکتب اصلی بودند که نظرات آنها بعدها توسط آنتونی اسمیت - که از او به عنوان بزرگ‌ترین پژوهشگر ملت و ملی‌گرایی یاد می‌کنند - مورد نقد قرار گرفت. با توجه به فراگیری این مباحث در نقاط مختلف جهان و با توجه به اهمیت مقولات ملت و هویت ملی در ایران، شاهد هستیم که استدلال‌ها و نظریات این مکاتب در بررسی‌های روشنفکران و پژوهشگران کشور ما نیز با استقبال زیادی روبه‌رو شد. مهمترین مسئله در رابطه با ملت و ملی‌گرایی در ایران که عامل اصلی اختلاف نظرها بوده است بحث فضای زمانی و به عبارت دیگر زمان تکوین ملت و ملی‌گرایی در ایران می‌باشد.

مقاله حاضر به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که دیدگاه کهن‌گرایان، نوگرایان و آنتونی اسمیت در رابطه با ملت و ملی‌گرایی چه می‌باشد و کدام دیدگاه می‌تواند به عنوان چارچوبی مناسب برای بررسی ملت و ملی‌گرایی در ایران به کار رود؟ ایده‌ی محوری مقاله: «در حالی که مدرنیست‌ها، ملت و ملی‌گرایی را حاصل تحولات عصر مدرن قلمداد می‌کنند و کهن‌گرایان ملت و ملی‌گرایی را حاصل تاریخ می‌دانند، اسمیت ملت را در تاریخ و ملی‌گرایی را در عصر مدرن جست‌وجو می‌کند و نظریات

1.Paradigm

2.Modernism

اسمیت می‌تواند جهت بررسی این موضوعات در ایران به کار برده شود.

روش پژوهش

در این پژوهش سعی شده تا بر اساس روش تحلیلی^۱ و استفاده از داده‌ها و اطلاعات موجود، و به ویژه با اتخاذ رویکردی مقایسه‌ای اقدام به بررسی و ارزیابی نظریات ملت و ملی‌گرایی در میان نحله‌های فکری گوناگون (کهن‌گرایان، نوگرایان و اسمیت) شود. این مقاله با توجه به اهمیت و نقش ویژه‌ی اسمیت در رابطه با مسائل ملت و ملی‌گرایی تأکید ویژه‌ای به لحاظ تحلیلی بر نظریه آنتونی دی اسمیت دارد.

ضرورت پژوهش

با توجه به اهمیت مقولات ملت و ملی‌گرایی در ایران همواره ما شاهد اختلاف نظر میان متفکران مختلف در رابطه با ملت و ملی‌گرایی در ایران می‌باشیم و با توجه به غالب بودن دو دیدگاه ساختارگرا و تعمیم‌گرا یعنی مدرنیسم و کهن‌گرا و با توجه به افراط و تفریط بودن این دو مکتب در بررسی ملت و ملی‌گرایی در ایران، ما نیازمند استفاده از یک رهیافت مناسب‌تر در بررسی ملت و ملی‌گرایی در ایران می‌باشیم و با توجه به این که رهیافت تاریخی نگر یا جامعه‌شناسی تاریخی و متفکران آن از جمله آنتونی اسمیت سعی در بررسی ملت و ملی‌گرایی کشورهای مختلف جهان با توجه به شرایط و ویژگی‌های تاریخی خاص آن کشورها را دارند، می‌توانیم از این رهیافت - که در بررسی ملت و ملی از ساختارگرایی و تعمیم نظریات خودداری می‌کند - به عنوان رویکردی مناسب در بررسی ملت، ملی‌گرایی، قومیت و هویت ملی در ایران استفاده کنیم.

چهارچوب نظری

در متون موجود که پیرامون تحلیل نظام مند ناسیونالیسم وجود دارد، معمولاً آن چه

که به عنوان نظریه‌های ناسیونالیسم خوانده می‌شود را می‌توان به دو گونه مختلف از نظریه‌ها تقسیم کرد: نظریه‌های ملت و نظریه‌های ناسیونالیسم در مفهوم دقیق آن. گونه اول نظریه‌ها تأکید خود را بر چگونگی شکل‌گیری و توسعه انواع اجتماع (ملت) قرار می‌دهند و به بررسی روش‌هایی که آنها را در پرتو اشکال متفاوتی از کنش‌های فرهنگی، اجتماعی یا سیاسی سازمان یافته اند، می‌پردازند. به طور گریز ناپذیر در این دسته از نظریه‌ها هرچند به ناسیونالیسم نیز توجه می‌شود، اما واقع مطلب این است که بیشتر به عنوان موضوعی جانبی و مشتق شده از نظریه‌های ملت دانسته می‌شود تا مسئله اصلی تئوری پردازی. دسته دوم نظریه‌ها، اشکال خاصی از جنبش‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را مورد ملاحظه قرار می‌دهند که بر استدلال‌های ملی ابتناء یافته است. از این چشم انداز، جامعه یا اجتماع ملی عنصر مسلط در تحلیل ناسیونالیسم نیست، بلکه در عوض ناشی شده از آن است. این تنوع در چشم انداز موجب می‌شود که طرفداران هر یک از دو دیدگاه، از موضعی متفاوت این دو مقوله متمایز از هم (ملت و ناسیونالیسم) را مورد مطالعه قرار دهند.

ناسیونالیسم ایده‌ای جدید است که از انقلاب آمریکا و فرانسه در قرن هجدهم الهام گرفته است، هرچند هسته‌ی این اندیشه و احساس از تبارگرایی باستانی به میراث رسیده باشد. وقتی از ناسیونالیسم در عصر مدرن بحث به میان می‌آید منظور یک نهضت اندیشه و عمل است که به دنبال ایجاد یا تقویت «احساس ملی» در بین مردم است (ماتیل، ۱۳۸۳: ۲۲۸). ناسیونالیسم جدید یا ناسیونالیسم مدنی که برای پیدایش آن به بعد از انقلاب فرانسه و اندیشه‌های روشنگری پرداخته می‌شود، حامل عنصر آگاهی شفاهی به تاریخ و آینده ملت است و پیوند وثیقی با دولت-ملت مدرن دارد. ارنست گلنر با تأکید بر اینکه ناسیونالیسم نتیجه منطقی مدرنیزاسیون و ظهور جامعه صنعتی است، معتقد است گرچه ناسیونالیسم از غنای فرهنگی و میراث تاریخی بهره می‌برد، اما با این گزینشی برخورد می‌کند و حدود آن را به شکل عمیق تغییر می‌دهد (Gellner, 1983: 55).

با رخدادهایی مانند صنعت چاپ، اصلاح دینی، انقلاب صنعتی و ظهور دولت ملی پدیده‌ی جدیدی به نام ملی‌گرایی پا به میدان نهاد. این پدیده‌ی مهم به تدریج در تمامی حوزه‌ها تسری یافت و موجب تغییر و تحول در سیاست داخلی خارجی کشورها گردید. ناسیونالیسم به گونه‌ای در تمامی نقاط ایدئولوژی‌های سیاسی از چپ تا راست میانه یافت می‌شود و این نشان آن دارد که ناسیونالیسم چیزی عام‌تر و مبهم‌تر از یک ایدئولوژی خاص است. آنتونی اسمیت که تأکید اصلی نوشتار بر اندیشه‌های او قرار دارد نیز فضای ناسیونالیسم را بیشتر از حس ملی یا ایدئولوژی ملی گرایانه می‌داند. از نظر اسمیت ناسیونالیسم جنبشی ایدئولوژیک برای دست‌یافتن، حفظ کردن استقلال، وحدت و هویت برای مردمانی است که برخی از اعضای آن به تشکیل یک ملت بالقوه و بالفعل باور دارند (اسمیت، ۱۳۸۳، ۳۵). بنابراین، برجسته شدن ناسیونالیسم و هویت ملی در عصر مدرن مباحث و دیدگاه‌های مختلفی را در مورد تعریف، مولفه‌ها و به ویژه زمان شکل‌گیری و تکوین ملت، ملی‌گرایی، قومیت و هویت در نقاط مختلف به وجود آورد.

بحث ملت، ملی‌گرایی و هویت ملی در ایران نیز از جمله مباحثی بوده که همواره در مورد زمان و تحول زمانی آن اختلاف نظر وجود داشته است و به طور کلی سه دیدگاه در مورد ملت و هویت ملی در ایران وجود داشته است: دیدگاه اول که می‌توان آن را متعلق به کسانی دانست که تحت تأثیر مکتب کهن گرا سعی بر آن دارند تا ملت و ملی‌گرایی و هویت ملی را به طور کامل کهن، باستانی و مسبوق به سابقه فرض کنند. دیدگاه دوم متعلق به کسانی است که تحت تأثیر مکتب مدرنیسم یا ابزار گرا و در تقابل با کهن‌گرایان سعی بر آن دارند تا ملت، ملی‌گرایی و هویت ملی را مدرن و حاصل تحولات مدرنیته بیان کنند. با توجه به اینکه این دو مکتب دارای دیدگاه‌های ساختار گرا و تعمیم‌گرایانه هستند، نمی‌توانند چهارچوبی مناسب برای تحلیل و بررسی هویت ملی، ملت و قومیت در ایران باشند.

در مقابل این مکاتب ساختارگرا، می‌توان از رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی در رابطه با هویت ملی در ایران استفاده نمود. طبق این رهیافت که می‌توان آن را در آثار و

نظریات آرمسترانگ و به ویژه آنتونی دی. اسمیت جست و جو کرد، ضمن پرهیز از تعمیم مقولات هویت ملی، با تفکیک قائل شدن میان ملت و ملی گرایی، در حالی که ملی گرایی و هویت ملی را مدرن و حاصل تحولات مدرنیته می دانند اما ملت را تاریخی و کهن بنیاد قلمداد می کنند. این رهیافت که در مقاله حاضر از آن به عنوان چارچوب نظری برای بررسی هویت ملی در ایران استفاده می شود، ضمن تفکیک قائل شدن میان ملت های پیش از ناسیونالیسم و ملت های پس از ناسیونالیسم، ایران را در زمره کشورهای دسته اول (پیش از ناسیونالیسم) قلمداد می کند. با توجه به مطالب ذکر شده می توان با تمایز قائل شدن بین ملت و ملی گرایی در ایران، در حالی که ملت را محصول تاریخ و مقوله ای کهن بنیاد فرض کنیم، در مقابل ملی گرایی در ایران را مدرن قلمداد کنیم.

دیدگاه کهن گرایان در رابطه با ملت و ملی گرایی:

قدیمی ترین رهیافت در رابطه با مقولات ملت و ملی گرایی را می توان در دیدگاه و نظرات کهن گرایان جست و جو کرد. شکل گیری و توسعه اندیشه های مدرنیست ها در رابطه با ملت و ملی گرایی نیز معطوف به تقابل با دیدگاه کهن گرایان است. مجادلات بحث انگیزی میان ازلی انگاران^۱ و مدرنیست ها درباره ریشه های ملت و اندیشه های ناسیونالیستی وجود دارد. ازلی انگاران معتقدند که ناسیونالیسم ریشه در حیات اجتماعی بشر دارد و شواهد زیست شناختی، روان شناختی و فرهنگی مبین آن است که ایده ملت ها امری کهن است. نمونه چنین تحلیلی را می توان در دیدگاه های «فرانجو توجمن»^۲ مشاهده نمود که معتقد است «ملت ها به نحوی طبیعی رشد یافته اند. در عینیات و فرایندهای تاریخی پیچیده و در نتیجه توسعه نیروهای مادی و معنوی، موجودیت ملی ملت ها بر پایه عواملی نظیر خون، زبان، مناسبات فرهنگی، منافع حیاتی مشترک و سرنوشت مشترک، سنت های تاریخی و اهداف مشترک پدیدار شده است»

1 . primordialist's

2 . Franjo Tudjman

(Tudjman, 1981: 288-289). از این منظر، ناسیونالیسم ریشه در تاریخ حیات بشری دارد و به عنوان جزء لایتجزای اجتماع انسانی، نقش مهمی در فرایندهای سیاسی- اجتماعی ایفا نموده است. ملت‌ها به عنوان امری طبیعی و دیرین هستند و استمرار بارزی در مفاهیم سنتی و مدرن ملت در زمان‌های تاریخی گوناگون و مکان‌های متفاوت وجود دارد.

از نظر کهن‌گرایان، ملت یک اجتماع قومی - فرهنگی سیاسی، یک اجتماع مبتنی بر نیاکان مشترک است که می‌خواهد بر این مبنا مورد شناسایی سیاسی قرار گیرد. در حالی که از نظر مدرنیست‌ها ملت یک اجتماع سیاسی سرزمینی شده، اجتماع مدنی با شهروندانی - به لحاظ حقوقی- برابر در یک سرزمین خاص است (اسمیت، ۱۳۹۱: ۵۵) آنها می‌کوشند تا هم ملت و هم ملی‌گرایی را در گذشته‌های دور و تاریخ جست و جو کنند و سعی بر آن دارند تا بر شور و احساسات ملی، آرزوهای مردمی و میراث قومی در رابطه با شکل‌گیری ملت و ملی‌گرایی تأکید کنند. در واقع کهن‌گرایان ملت‌ها را پدیده‌های کمابیش سرسخت و تکرار شونده‌ی همه‌ی دوران‌ها و قاره‌ها می‌دانند (اسمیت، ۱۳۹۱: ۱۵۴).

به طور کلی، دیدگاه‌های کهن‌گرایان در رابطه با ملت و ملی‌گرایی را می‌توان این‌گونه بیان کرد:

- ملت یک موجودیت سرسخت و دیرینه با قرن‌ها، اگر نگوییم هزاره‌ها، سابقه-ی تاریخی است.

- ملت اجتماع همگانی یا اجتماع مردم است و نیازها و آرزوهای مردم را منعکس می‌کند.

- ملت یک کل یک دست، با اراده و خصلتی واحد است.

- ملت در زمان و مکان ریشه دارد؛ دارای وطنی تاریخی است.

- اصول اساسی ملت‌ها، پیوندهای اجدادی و فرهنگ اصیل است (اسمیت،

موارد گفته شده به روشنی مواضع و نظرات کهن‌گرایان در رابطه با ملت را بیان می‌کند. کهن‌گرایان اهمیت ویژه‌ای را به مقوله‌ی ملت می‌دهند و بر خلاف نظریه پردازان مدرنیست ریشه‌ی ملت را نه در نظام سرمایه داری و تحولات عصر مدرن بلکه در تاریخ و گذشته‌های دور جست و جو می‌کنند.

دیدگاه مدرنیست‌ها در رابطه با ملت و ملی‌گرایی:

مدرنیست‌هایی نظیر «آدریان هستینگز»^۱، «سوزان رینولدز»^۲، «ارنست گلنر»^۳، «مایکل مان»^۴، «اریک‌هابسبام»^۵ و «آنتونی گیدنز»^۶ معتقدند که ریشه‌های ملت مدرن را می‌بایست به زمان متأخر یعنی از حدود قرون شانزدهم و یا در تعبیری دیگر به اواخر قرن هجدهم و تحت تأثیر انقلاب‌های فرانسه، امریکا و انگلیس بازگرداند. آنها بر خلاف ازلی‌انگاران، ریشه‌های ملت و ناسیونالیسم را به گذشته یا دوران میانه بازمی‌گردانند، بلکه آن را فرایندی مرتبط با ظهور مدرنیته و دوران تاریخی جدید می‌دانند (see: Kohn, 1961; Hayes, 1968, Deutsch, 1966). به زعم رینولدز، در قرون وسطی در برابر مفهوم ملی، مفهوم پادشاه وجود داشت که هویت ملی و تصورات مردم پیرامون آن شکل می‌گرفت (Reynolds, 1984: 256). گلنر نیز بر توسعه ناسیونالیسم در ارتباط با فرهنگ مدرن و فرایندهای صنعتی تأکید می‌نماید. صنعت‌گرایی از نظر او شکلی (مقوله‌ای) از طبقه بندی برای تغییر جوامع مدرن است که اندیشه‌های اولیه ناسیونالیسم در راستای پیشرفت آن به کار افتاد. به تصور وی، تلقی ملت‌ها به عنوان اموری طبیعی، خدادادی یا ذاتی افسانه است؛ هرچند وجود فرهنگ‌های از پیش موجود که بعداً در قالب ملی شکل داده شده اند غیر قابل انکار است. در

-
- 1 . Adrian Hestings
 - 2 . Susan Reynolds
 - 3 . Ernest Gellner
 - 4 . Michael Mann
 - 5 . Eric Hobsbawm
 - 6 . Anthony Giddens

ادراک گلنر، طرح ناسیونالیسم در جوامع کشاورزی پیشین امری غیر ممکن، غیر ضرور و غیر قابل تصور بود (Gellner, 1983: 48-49). این تمایز سفت و سخت مورد نظر در تمایز مرزهای سنت و مدرنیته و ارجاع ناسیونالیسم به دوران مدرن، یادآور تمایز مطلق دورکهایم، وبر و تونیس در باب جوامع سنتی و مدرن است که براساس آن ناسیونالیسم نه امری عام، طبیعی و جهانشمول، بلکه پدیده‌ای خاص و برآمده از مدرنیته تلقی می‌شود.

اندرسون نیز با طرح مفهوم «اجتماعات تصویری»^۱ این ایده را پیگیری می‌نماید که تحولات فرهنگی مدرن که با خود تغییرات اجتماعی-اقتصادی را در قالب سرمایه داری یا به تعبیر دقیق تر «سرمایه داری مبتنی بر چاپ» به همراه آورد، زمینه را برای ظهور ناسیونالیسم فراهم نمود. او واژه تصویری را از آن رو به کار می‌برد که حتی در کوچکترین جوامع نیز اعضاء از وضعیت یکدیگر اطلاعی ندارند یا هیچ وقت آنها را ملاقات نکرده اند، بلکه در ذهن هر یک از آنها تصویری از روابط میان خود به وجود آورده اند. در حقیقت، همه جوامع بزرگ تر از روستاهای کهن که در آنها امکان ارتباطات چهره به چهره از بین رفته است، جوامع تصویری هستند (Anderson, 1991: 4-9). به طور کلی، در حالی که ازلی انگاران ملت را به عنوان اجتماعی فرهنگی، دیرینه، ریشه دار، ارگانیک، یکپارچه، کیفی، مبتنی بر تبار تاریخی و ایجاد شده توسط مردم می‌دانند، مدرنیست‌ها آن را به عنوان اجتماعی سیاسی، جدید، خلق شده، مکانیکی، تقسیم شده، مبتنی بر منابع مدرن، ساخته نخبگان و مبتنی بر تقویت ارتباطات تلقی می‌کنند.

پارادایم مدرنیسم، عبارت از این فرایافت است که ملت‌ها و ملی‌گرایی جزء ذاتی خصلت جهان مدرن و انقلاب مدرنیته هستند (اسمیت، ۱۳۹۱: ۲۳). ناسیونالیسم شکل بسیار معمول و شدید خاص‌گرایی در جهان مدرن است و مضافاً، در مقایسه با دیگر

اشکال خاص‌گرایی که جایشان را گرفته، ناسیونالیسم به صورت مشخصی صورت موثر خاص‌گرایی است، زیرا هر فرد با تحصیل هویت خود از عضویت در اجتماع باعث می‌شود تا حس تعهد به آن و اهداف جمعی‌اش گسترده شود (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶: ۲۵۴-۲۵۵).

یکی از نکات مهم در رابطه با مباحث ملت و ملی‌گرایی این است که اکثر متفکران بر این نکته‌ی مهم اجماع نظر دارند که ملی‌گرایی و جنبش‌های ملی‌گرا محصول تحولات مدرنیته هستند، اما بحث مورد نظر این است که دیدگاه متفکران مختلف راجع به ملت نیز مانند ملی‌گرایی بوده و آن را محصول مدرنیسم دانسته یا این که ملت را پدیده‌ای تاریخی و قدیمی تر قلمداد می‌کنند.

مدرنیست‌ها کسانی اند که سعی بر آن دارند تا ملت و ملی‌گرایی را حاصل تحولات دنیای مدرن قلمداد کنند. گلنر که از جمله متفکران مهم مدرنیستی قلمداد می‌شود معتقد است که ناسیونالیسم خصیصه‌ای اتفاقی دارد، ملت‌ها از پیش تعیین شده نیستند بلکه توسط دولت‌ها و ناسیونالیست‌ها به وجود می‌آیند. از نظر گلنر ناسیونالیسم در برخی از اشکال خود سرنوشت محتوم جهان مدرن بوده و دارای ریشه‌های ژرف است (گلنر، ۱۳۸۳: ۳). بنابراین از نظر گلنر ناسیونالیسم شکل فرهنگی است که نظام صنعتی پذیرفته است (اسمیت، ۱۳۸۳: ۹۷).

از دیدگاه گلنر ملت‌ها، ملی‌گرایی را ایجاد نمی‌کنند بلکه جنبش‌های ملی‌گرا، ملت‌ها را تعریف و ایجاد می‌کنند. به نظر او ملی‌گرایی بیدار کردن خودآگاهی ملت نیست، آن جا که ملت نیست، ملی‌گرایی ایجادش می‌کند (Gellner, 1968: 68).

یکی از نکات مهمی که در مباحث مدرنیست‌ها وجود دارد این است که به نظر می‌رسد آنان شکل‌گیری ملت را یک حادثه و اتفاق قلمداد می‌کنند زیرا به مسئله‌ی تاریخ یا زمان مندی توجه چندانی ندارند بلکه صرفاً تحولات عصر مدرن و نظام سرمایه‌داری را ملاک خود قرار می‌دهند.

هابسبام که تحت تأثیر تفکرات مارکسیستی در رابطه با سرمایه‌داری و ملی‌گرایی

قرار داشت، ناسیونالیسم را یک جنبش سیاسی کاملاً مدرن تلقی می‌کند که هدف این جنبش ایجاد دولت‌های سرزمینی است (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۲۵). وی همانند گلنر و سایر مدرنیست‌ها بر آن بوده که ملت‌ها به لحاظ مفهومی و تاریخی محصول ملی‌گرایی هستند، اما در ادامه تأکید می‌کند مشخصه و هدف اصلی ملی‌گرایی، کشش آن به ساختن یک دولت - ملت است. ملی‌گرایی از نظرهابسبام چندان منفعت و پیامدی ندارد، فقط به عنوان کارکردهای نوع خاصی از «دولت سرزمینی» یا آرزوی تشکیل آن قلمداد می‌شود (Hobsbawm, 1990: 9-10).

با توجه به آن چه گفته شد مدرنیست‌ها به طور کلی دیدگاه کهن‌گرایان را در رابطه با مقولات ملت و ملی‌گرایی زیر سؤال می‌برند و ملت و ملی‌گرایی را حادثه‌ای می‌دانند که مبنا و منشأ آن را نه در تاریخ بلکه در نظام سرمایه‌داری و تحولات مدرنیسم باید جست و جو کرد (گریفیتس، ۱۳۹۰: ۴۷).

ملت، ملی‌گرایی و مدرنیسم از دیدگاه آنتونی اسمیت:

آنتونی اسمیت را می‌توان برجسته‌ترین و پرکارترین پژوهش‌گر حوزه قومیت، ملت و ملی‌گرایی قلمداد کرد. اسمیت با نظریات و دیدگاه‌های خاص و جامع خود توانست پایه‌گذار مکتب سومی در رابطه با مسائل ملت و ملی‌گرایی و ارتباط آن‌ها با مدرنیسم شود که بر خلاف دو مکتب سابق کهن‌گرا و نوگرا، تفاسیر آنتونی اسمیت را می‌توان در رابطه با مسائل ملت و ملی‌گرایی در همه‌ی نقاط جهان و در ارتباط با همه‌ی ملت‌ها و تاریخ آن‌ها به کار برد. به اعتقاد اسمیت اگرچه می‌توان ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی با ویژگی‌های خاص خود را محصول دوران مدرن تلقی کرد، اما نمی‌توان پدیده‌ی ملت را محصول پیدایش ملی‌گرایی در نظر گرفت. از نظر آنتونی اسمیت ملت‌ها را نمی‌توان به عنوان محصولات مدرن دانست که به وسیله‌ی نخبگان مخالف طراحی شده‌اند، اگرچه نخبگان نقش‌های مهمی را ایفا کرده‌اند، ولی منابع اصلی ملت‌ها و هویت‌های ملی را باید در زمان‌های دورتری جست و جو کرد

(اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۳۵).

«آنتونی اسمیت» با تأکید بر چنین ادراکی، بر ریشه های قدیمی ملت های مدرن تأکید می کند که موجب شکل گیری زوایای هویتی آنها شده است. او از این طریق بر مفصل بندی برخی موضوعات اصلی شکل دهنده به هویت های مستقر که ریشه در گذشته دارند، تأکید می کند (Smith, 1991: 15-23). به زعم وی، ملت در تعریف خود به عنوان اجتماعی سیاسی است که در مسیر تاریخ مشترک، فرهنگ مشترک، وفاداری متقابل^۱ و آگاهی یابی سیاسی ویژه های رشد یافته است. اعضای ملت خود را به عنوان عضوی از مجموعه یک جامعه سیاسی می دانند که به آنها نوعی خودگردانی سیاسی در ارتباط با مفاهیم محوری آن یعنی ابعاد اجتماعی کنش و کاربردهای مفهوم جامعه محور سیاست به عنوان فرایند چانه زنی اجتماعی اعطا کرده است (Smith, 1996: 176-181). در تعبیر نهایی «هویت ملی بازتعریف و بازتفسیر دائمی الگوی ارزش ها، نمادها، خاطرات، اسطوره ها و سنت هایی است که میراث تمایز ملت ها را تشکیل می دهند و تشخیص هویت افراد با آن الگو و میراث و با عناصر فرهنگی آن امکان پذیر می شود (اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۰). هدف اصلی اسمیت این است که نشان دهد نه دیدگاه کهن گرایان که می گویند ملیت و ملیت گرایی یا اصولا ملت، پدیده ای ازلی و بسیار کهن است را می توان پذیرفت و نه دیدگاه نوگرایانی مانند گلنر و هابسبام و پیروان آنها که بر آنند اصولا پدیده های ملت و ملی گرایی پدیده هایی کاملا نوین و پیامد تحولات مدرن چون دولت های ملی و ایدئولوژی ملیت گرایی و یا مهم تر از آن نظام اقتصاد سرمایه داری می باشد. او ناسیونالیسم را این گونه تعریف می کند: «جنبشی ایدئولوژیک برای دست یافتن، حفظ کردن استقلال، وحدت و هویت برای مردمانی است که برخی از اعضای آن به تشکیل یک ملت بالقوه و بالفعل باور دارند» (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۰).

نکته قابل توجه این است که آنتونی اسمیت دیدگاه مدرنیست‌ها در رابطه با ملی‌گرایی را قبول دارد و اختلاف و بحث اصلی او در رابطه با ملت است. اسمیت دیدگاه کهن‌گرایان و مدرنیست‌ها را به طور «نسبی» قبول دارد. آنتونی اسمیت در رابطه با مسئله‌ی ملت با کهن‌گرایان و در رابطه با مسئله‌ی ملی‌گرایی با نوگرایان موافق است. اختلاف اسمیت با مدرنیست‌ها بر سر مسئله‌ی ملت و با کهن‌گرایان در رابطه با ملی‌گرایی می‌باشد.

اسمیت با تفاوت قائل شدن میان مسئله‌ی ملت و ملی‌گرایی در حالی که با مدرنیست‌ها در مورد ملی‌گرایی و ارتباط آن با جهان مدرن اتفاق نظر داشت اما در مورد مسئله‌ی ملت بر خلاف مدرن‌ها، آن را نه در تحولات سرمایه‌داری مدرن بلکه در تاریخ و زمان‌های طولانی جست و جو می‌کرد. مدرنیست‌ها در نظریات خود نوعی «این‌همانی»^۱ را بین ناسیونالیسم و دولت - ملت برقرار می‌کنند (گیبیرنا، ۱۳۷۸: ۴۲).

از دیدگاه آنتونی اسمیت، مدرنیست‌ها هیچ نظریه‌ای درباره‌ی قومیت و ارتباطش با ملی‌گرایی مدرن ندارند. نتیجه این که شرح خود را از پرداختن به پرسش‌هایی درباره‌ی این که کدام ملت‌ها و ملی‌گرایی‌ها، در کجا و بر چه مبنایی امکان‌ظهور داشته‌اند محروم می‌سازند (اسمیت، ۱۳۹۱: ۹۶). اسمیت بر خلاف مکتب مدرنیسم معتقد است در رابطه با مسئله‌ی ملت که ریشه در تاریخ دارد نمی‌توان مانند ملی‌گرایی نظر داد. چرا که ملت بیش از آن که محصول نظام سرمایه‌داری و مدرنیته باشد ریشه در تاریخ و گذشته‌های دور دارد. بدین ترتیب انتقادات اسمیت نسبت به مدرنیست‌ها بر سر مسئله - ی ملت می‌باشد. اسمیت ملت را این‌گونه تعریف می‌کند: «یک اجتماع انسانی دارای نام که در سرزمینی معین زندگی می‌کنند و دارای اسطوره‌های مشترک، یک تاریخ مشترک، یک فرهنگ عمومی مشترک و یک اقتصاد واحد و حقوق و تعهدات مشترک برای همه‌ی اعضا هستند» (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۴).

با توجه به این مباحث به نظر می رسد کسانی که ملیت را یک پدیده‌ی منحصرأ مدرن می بینند و کسانی که آن را تداوم قبیله گرایی کهن می دانند، هر کدام نیمی از واقعیت را مطرح می کنند (میلر، ۱۳۸۳: ۳۷).

به اعتقاد اسمیت، دولت سازی را نباید با جعل هویت ملی در میان جمعیت های متجانس فرهنگی خلط کرد، زیرا تأسیس نهادهای دولتی ادغام کننده تضمین نمی کند که این جمعیت خود را با نهادهای مزبور و اسطوره های پیش برنده‌ی آن یکسان می پندارند. برعکس، تدوین اسطوره های همگون ساز به دست نخبگان حاکم ممکن است گروه هایی را که از یکسان پنداشتن خود با آن امتناع می ورزند، دچار بیگانگی کند (اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۱۵۳-۱۵۶). اسمیت برای اثبات گفته های خود در رابطه با مسئله ملت و ثبات دوام آن سعی دارد مبنا و پشتوانه ای تاریخی برای بحث های نظری خود پیدا کند لذا سعی می کند با تمرکز بر قدرت های باستانی همچون مصر، ایران دوران هخامنشی، اشکانی و تا حدی ساسانی، روم و یونان وجود ملت ها را ردیابی کند (Smith, 2004: 133).

از نظر اسمیت، متفکران مکتب مدرنیسم قادر نیستند یک رهیافت عمومی یا نظریه ی عمومی درباره‌ی ناسیونالیسم به دست دهند. اسمیت معتقد است، دیدگاه متفکران این مکتب بیشتر در مورد اروپای مدرن مطابقت می کند تا مناطق دیگر جهان. از سوی دیگر ما نمی توانیم این رهیافت اروپا محورانه را برای مناطق دیگر به کار ببریم، چرا که چنین تعمیم پذیری نمی تواند تحلیلی مناسب در مورد ملت گرایی در سایر نقاط جهان به دست دهد (Smith, 2008: 117).

ملت و هویت ملی (ملی گرایی) در ایران:

تکوین ملت و هویت ملی در ایران موضوعی کلیدی و کلان است که ابعاد گوناگونی را در بر می گیرد. در این جا ما به دنبال مشخص ساختن جایگاه ملت و هویت ملی ایران در گستره‌ی تاریخ هستیم. یکی از مسائل مهم در میان محققان و روشنفکران ما این

مسئله است که ایران به عنوان یک موجودیت تاریخی، یعنی یک واحد دارای مرزهای سرزمینی و میراث سیاسی خود در چه فضایی معنا پیدا می‌کند و این که ملت و هویت ملی ایران پدیده‌ای کهن، قدیمی و محصول تاریخ می‌باشد یا این که مدرن بوده و حاصل تحولات عصر جدید می‌باشد.

همانطور که اشاره شد، سه رویکرد در مورد ملت و ملی‌گرایی وجود دارد. در رابطه با پیدایش ملت و هویت ملی در ایران نیز، این سه دیدگاه غالب بوده و عمده‌ترین نظریات در مورد ملت و ملی‌گرایی از این سه نظریه نشات گرفته‌اند. احمد اشرف از جمله کسانی است که در یک تقسیم‌بندی مناسب، دیدگاه‌های مربوط به ملت و ملی‌گرایی در ایران را به سه دسته تقسیم‌بندی می‌کند، روایت نخست که آن را «ناسیونالیسم رومانتیک» یا کهن‌گرا می‌داند ملت و ملی‌گرایی در ایران را پدیدار طبیعی تاریخ بشر می‌انگارند که منشا آن به دوران پیش از تاریخ می‌رسد. در مقابل این دیدگاه که از مقوله‌ی ناسیونالیسم افراطی است، روایت «مدرن و پست مدرن» قرار دارد که از نیمه‌ی قرن بیستم تدوین شد و رواج گرفت. این دیدگاه ملت و ملی‌گرایی را پدیده‌ای نوین می‌داند که ساخته و پرداخته‌ی دولت‌های ملی در عصر جدید است (اشرف، ۱۳۷۳: ۱۱۱). روایت سوم یا دیدگاه «تاریخی‌نگر» در رابطه با این مسئله که هویت ملی و ناسیونالیسم در ایران زاده‌ی دنیای جدید است با دیدگاه مدرن و پست مدرن هم‌آواز است، اما گسست بنیادین هویت ملی همه‌ی ملل، به ویژه ایران را با هویت گذشته آنان به استناد شواهد تاریخی نمی‌پذیرد و ملت را در ایران کهن و قدیمی قلمداد می‌کند (اشرف، ۱۳۷۳: ۱۱۲-۱۱۱).

بنابراین بحث در مورد ملت و ملی‌گرایی در ایران، از دیرباز یکی از موضوعات مورد نظر جامعه‌ی روشنفکر ایران بوده است اما برخی از روشنفکران ایران که به بحث در رابطه با ملت و ملی‌گرایی در ایران پرداخته‌اند، به صورت افراط‌آمیز از ملت و ملی‌گرایی چندین هزار ساله سخن می‌گویند و همانطور گفته شد گروهی نیز چنان تفریط می‌کنند که حتی مفهوم تاریخ ایران را انکار می‌کنند و آن را ساخته‌ی دست استعمار

غرب دانسته و ملت و ملی گرایی را به صورت مطلق مدرن فرض می کنند. بنابراین اگرچه درباره تعریف ملت، ملیت، قومیت و مفاهیم وابسته به آن میان صاحب نظران مسائل ایران اختلاف نظر وجود دارد، اما تفاوت نظر بیشتر و جنجالی تری هم بر سر زمان پیدایش این پدیده ها در ایران وجود دارد.

نگرش نوگرایان و اندیشه های مکتب مدرنیسم که هویت ملی، ملیت و ملت را صرفاً پدیده های مدرن و مربوط به چند سده ی اخیر می دانند و یا دیدگاه های سیاسی-ایدئولوژیک و ساده انگارانه که ملت را ساخته و پرداخته ی دولت های مدرن می دانند را نمی توان در بررسی ملت و ملی گرایی در ایران معتبر دانست، چراکه ریشه ی هویت و ملت و همبستگی ملی در کشورهایی مثل ایران نه به دوران مدرن بلکه قرن ها پیش از آن بر می گردد (احمدی، ۱۳۹۰، ۱۱۱). دیدگاه نوین به هویت ملی و ملت در ایران را از آن جهت مدرن قلمداد می کنیم که در مقایسه با نگرش های سنتی تاکید بیشتری بر بحث های مفهومی و نظری می کنند و استدلال های خود درباره ی هویت ملی در ایران را بر مبنای چهارچوب ها و مدل های نظری قرار می دهند، این در حالی است که کهن گرایان بیشتر بر مباحث توصیفی و تاریخی تاکید دارند (احمدی، ۱۳۹۰، ۲۱۴). نگرش نوگرایان یا مکتب مدرنیسم می تواند چهارچوبی مناسب برای بررسی ملی گرایی در ایران باشد چرا که ملی گرایی در ایران نیز همانند سایر نقاط جهان جدید بوده و حاصل تحولات عصر مدرن می باشد اما این دیدگاه (مکتب مدرنیسم) نمی تواند توضیحی مناسب در مورد مفهوم ملت در ایران ارائه دهد چرا که ملت در ایران کهن بنیاد و تاریخی است. از طرفی دیدگاه های کهن گرایان مربوط به هویت ایرانی که بر مساله نژاد و خون تاکید می کنند، یعنی هویت مبتنی بر نژاد آریایی صرف، نیز نمی تواند چندان علمی و تاریخی باشد (احمدی، ۱۳۹۰، ۱۲). در حقیقت مکتب کهن گرا دو ادعای اصلی در مورد ملت و ملی گرایی در ایران می کند: اول اینکه هم ملت و هم ملی گرایی در ایران پدیده های کهن می باشند و دوم اینکه ملت و ملی گرایی طبیعی و جهان شمول می باشند (احمدی، ۱۳۸۳، ۹۲).

دیدگاه کهن گرایان برعکس دیدگاه نوگرایان می‌تواند چهارچوبی مناسب برای بررسی مقوله ملت در ایران به کار برود، چرا که همانطور که این مکتب نیز معتقد است ملت در ایران تاریخی و کهن می‌باشد ولی چنین نظریه‌ای نمی‌تواند در رابطه با ملی‌گرایی و هویت ملی در ایران درست باشد. بنابراین در مورد مفهوم ملت می‌توان با مکتب کهن‌گرا موافق بود و در مقابل در مورد مفهوم هویت ملی یا ملی‌گرایی نیز می‌توان بر نظریات مدرنیست‌ها مهر تایید زد.

در نقطه مقابل این دو مکتب ساختارگرا که هرکدام نیمی از واقعیت را بیان می‌کنند، دیدگاه افرادی مانند آنتونی اسمیت و آرمسترانگ است که بر اساس رهیافت جامعه‌شناسی تاریخی سعی در بررسی ملت و ملی‌گرایی دارد و از ساختار‌گرایی و تعمیم خودداری می‌کنند، می‌تواند بستری مناسب برای بررسی ملت و ملی‌گرایی در ایران باشد (احمدی، ۱۳۹۰: ۲۱۴).

منظور از نگرش جامعه‌شناسی تاریخی به هویت ملی در ایران، آن است که ایران در مقایسه با موارد مطالعه‌ی دیگر، به لحاظ کهن بودن میراث سیاسی و تداوم تاریخی و فرهنگی خود، به عنوان یک چهارچوب سرزمینی سیاسی دارای ویژگی‌های تاریخی خاصی است که آن را از سایر موارد متمایز می‌سازد و باید مسئله‌ی هویت ملی در ایران را در چهارچوب بستر اجتماعی و زمان و مکان و ویژگی‌های خاص آن مورد تحلیل قرار داد. بنابراین می‌توان با دیدگاه و نظرات آنتونی اسمیت در مورد ملت و ملی‌گرایی در ایران موافق بود، دیدگاه افرادی چون آنتونی اسمیت که به وجود گونه‌ای از ملت‌های پیش از دوران مدرن باور دارند، بیشتر قادر به تبیین پیدایش و تکامل ملت در ایران می‌باشد. این گونه ملت‌ها را می‌توان ملت‌های باستانی یا پیشامدرن و یا ملت‌های پیش از پیدایش ناسیونالیسم قلمداد کرد (اشرف، ۱۳۷۳: ۵۶۰). در ایران ملت و هویت ملی به مراتب سابقه‌ی دیرینه تری از غرب دارد چرا که غرب تا قرن شانزدهم پراکنده بود و مفهوم سرزمین مشترک معنا نداشت در حالی که ما در گذشته نوعی ناسیونالیسم بدوی داشته ایم و همان ناسیونالیسم بدوی به ناسیونالیسم مدرن تبدیل شده است که در

قالب هویت ملی مطرح می شود (افروغ، ۱۳۸۷: ۴۳).

آن چیزی که مورد نظر آنتونی اسمیت است می تواند به درستی در مورد ملت و ملی گرایی در ایران به کار برود چرا که اسمیت با تفکیک قائل شدن میان ملت و ملی گرایی، ملت را در تاریخ جست و جو می کند ولی ملی گرایی را محصول مدرنیته می داند، لذا این مبحث را می توان در بررسی ملت و ملی گرایی در ایران مناسب و به جا دانست.

ذکر این نکته نیز ضروری است که نه تنها آنتونی اسمیت، برجسته ترین پژوهشگر و دانشمند مطالعات ناسیونالیسم، ایران را از ملت های با سابقه و تاریخی می داند و حتی جلد کتاب معروف خود یعنی «ریشه های قومی ملت ها» را به عکسی از تخت جمشید اختصاص داده است بلکه حتی اریک هابسباوم که از نوگراترین اندیشمندان بحث های ناسیونالیستی محسوب می شود نیز از ایران به عنوان یکی از ملت های با سابقه و دارای هویت کهن ملی نام می برد (اشرف به نقل از احمدی، ۱۳۸۳: ۱۳۶). بنابراین در کشاکش میان نوگرایان و دیرینه گرایان اتخاذ یک موضع میانی، مناسب تر به نظر می رسد. یعنی قبول این نکته که پدیده هایی چون ملت و احساسات تعلق به یک جامعه دارای میراث سیاسی و فرهنگی خاص ریشه های کهن دارد، اما ناسیونالیسم به مفهوم امروزی آن، پدیده ای جدید است. از این رو می توان از نظریات آنتونی اسمیت به عنوان سنتزی برای بررسی ملت و هویت ملی در ایران استفاده کرد. منظور از ملت و هویت ایرانی، آگاهی نسبت به جامعه ای سیاسی به نام ایران که تاریخ، دولت، فرهنگ، مرزها و آداب و رسوم خاص خود را دارد، نه محصول سیاست های دولت مدرن است (دولت رضا شاه) و نه حتی محصول انقلاب مشروطه و یا پیش از آن در دوران صفوی بلکه آگاهی نسبت به ایران، تاریخ، فرهنگ و میراث سیاسی اش و احساس وابستگی به آن؛ به پیش از دوران اسلامی باز می گردد و منابع تاریخی، فرهنگی و حتی دینی بسیاری تایید کننده ای این مدعا می باشد (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۱۲). اما وقتی از هویت ملی و ملی گرایی در ایران سخن می گوئیم باید به این نکته واقف

باشیم که ملی‌گرایی در ایران مدرن بوده و حاصل تحولات عصر جدید است؛ بنابراین در حالی که تاریخ ما به قول میرزاده عشقی «شش هزار ساله» است، هویت ملی ما عمری صد ساله دارد و هنوز به کندی در جاده‌ی کمال خود سیر می‌کند (صدر، ۱۳۷۷: ۴۷). در واقع اگرچه ناسیونالیسم به عنوان یک واژه و یک جنبش پیشینه‌ی چندانی در ایران ندارد و پیدایش گروه‌های برخوردار از نام ملی یا ناسیونالیستی خاص قرن بیستم است اما می‌توان با قطعیت گفت که وجود احساسات و عواطف و گرایش‌های ملی پیشامدرن، بنیان هویت ملی ایرانی را ساخته است. آن چیزی که مورد نظر آنتونی اسمیت است این است که هویت ملی ایرانی نیز یک برساخته‌ی اجتماعی و محصول مهندسی اجتماعی و سیاسی است، اما این مهندسی بر خلاف دیدگاه برخی پژوهشگران مسائل ایران و یا گروه‌های ایدئولوژیک قوم‌گرایانه، نه محصول دوره‌ی کنونی بلکه پیامد فرآیندهای سیاسی-اجتماعی و فرهنگی دوران‌های تاریخی پیش از اسلام است (اشرف، ۱۳۷۳: ۵۳۷). آنتونی اسمیت بر خلاف مکتب مدرنیسم که صرفاً بر نقش نخبگان تأکید می‌کنند، بر نقش توده‌ها نیز تأکید بسیار زیادی دارد که چنین دیدگاهی را می‌توان در رابطه با ایران صحیح و مناسب دانست و نکته‌ی مهم در رابطه با مسائل ملت و هویت ملی در ایران آن است که تلاش در جهت خلق و بازآفرینی هویت ملی، فقط حاصل فعالیت‌های نخبگان بومی نبوده است بلکه بسیاری از نخبگان غیر بومی و به ویژه توده نیز در فرآیند مبارزه‌ی خود علیه دولت مرکزی، اندیشه‌های هویت ملی را طرح و تبلیغ کرده اند (احمدی، ۱۳۷۸: ۳۰۴).

یکی از نکات بسیار مهم در رابطه با ملی‌گرایی و احساسات ناسیونالیستی در ایران، نقش مهم پشتوانه و سابقه تاریخی ایران در تقویت هویت ملی و ملی‌گرایی در ایران می‌باشد و همانطور که کاتم نیز معتقد است، عامل بسیار مهمی که به گسترش موج احساسات ناسیونالیستی و جنبش‌های ناشی از آن یعنی مشروطه کمک کرد، پشتوانه و بن مایه‌ی تاریخی، فرهنگی و سیاسی ایران بود (کاتم، ۱۳۷۱: ۱۴۳)؛ بنابراین مفهوم هویت ملی و ناسیونالیسم در ایران به مثابه‌ی پدیده‌ای سیاسی و اجتماعی زاده‌ی عصر

جدید است که از اواخر قرن نوزدهم میلادی به کشور ما راه یافت اما مفهوم ملت در ایران مفهومی تاریخی است و ایران در زمره‌ی کشورهای است که از فرهنگ و تمدن چند هزار ساله برخوردار است (میرمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۴)؛ پس به صورت کلی می‌توان گفت که یک رابطه‌ی مستقیم بین اشتغال ذهنی ایرانیان با هویت ملی و شیفتگی آن‌ها نسبت به خاطره‌ی با شکوه گذشته وجود دارد (بروجردی، ۱۳۷۸: ۷۸).

ناسیونالیسم غالباً به منزله ایدئولوژی به عنوان شکلی از رفتار نگریسته می‌شود که از خودآگاهی ملی، هویت قومی یا زبانی در چارچوب فعالیت‌ها و بیان سیاسی استفاده می‌کند. در این معنا، دولت ملی محصول تلاقی ایدئولوژی ناسیونالیسم و دولت‌گرایی^۱ بود که از یک سو تمایل به تحکیم و تثبیت قدرت دولتی داشت و از سوی دیگر درصدد ایجاد فضایی هویت ساز و وحدت بخش بود که بر اساس آن تمامی عناصر فرهنگی و تحت حاکمیت خود را به سوی اطاعت از یک فرهنگ غالب رسمی سوق دهد. بنابراین، ناسیونالیسم وضعیتی ذهنی و به معنای اراده‌ای جمعی است که نهایت وفاداری فرد را نسبت به دولت ملی نشان می‌دهد (Kohn, 1995: 11-16).

ملت مورد نظر در ایدئولوژی ناسیونالیسم حامل شکلی از فرهنگ ملی است که در آن اعضایش نسبت به وحدت فرهنگی و تاریخ مشترک خود آگاهی دارند و از طریق آموزش و نهادهای ملی، دقت خود را صرف گسترش فردیت ملی، در زبان‌های محلی، رسوم و هنرها می‌کنند. در عین حال، این فرهنگ عمومی و ملی مورد نظر امری شخصی و انحصاری نیست، بلکه باید در عرصه عمومی ظاهر و به نماد سیاسی تبدیل شود. بر این اساس، هسته اصلی ناسیونالیسم مبتنی بر شکلی از فرهنگ عمومی و نماد سیاسی و در نهایت فرهنگ توده‌ای سیاسی شده‌ای است که تلاش می‌کند شهروندان را برای تعشق به ملیت شان و رعایت قوانین و دفاع از سرزمین بسیج کند. «لئون پی. بارادات»^۲ موجودیت سیاسی ناسیونالیسم را بیش از یک توصیف صرف سیاسی دانسته و

1 . Etatism

2 . Leon P.Baradat

می‌نویسد:

ناسیونالیسم آیین‌های است که افراد خود را در آن می‌بینند و تعریف می‌کنند، منشوری است که به واسطه آن افراد مشاهده می‌کنند، ارزیابی می‌کنند و نسبت به حوادث و دیگر مردم عکس العمل نشان می‌دهند. ناسیونالیسم کیفیات غیر مادی مشخصی دارد که موجب ادراک، تاریخ، عزم و اراده در پیروانش می‌گردد» (آصف، ۱۳۸۴: ۸۰).

ناسیونالیسم، برای ورود به برنامه‌های سیاسی و فرهنگی عملی به مفاهیمی نظیر اصالت^۱، تداوم، شأن و منزلت، تقدیر و سرنوشت^۲، علاقه و شور به موطن نیاز دارد. همه این مفاهیم معیارهایی را برای ارزیابی وضعیت گذشته و حال ملت و تلاش برای دستیابی به اهداف مورد نظر فراهم می‌کند. اصالت به معنی یافتن خود واقعی و زدودن زنگارهای اعصار است که می‌بایست توسط مورخان، موسیقی‌دانان، باستان‌شناسان و هنرمندان اثبات شود. در اینجا اصالت مترادف با حقیقت می‌شود و تقابل اصل با بدل به محوری‌ترین عنصر مباحثات روزمره تبدیل می‌شود. این مفهوم از اصالت که خط تمایزی میان ما/دیگری قائل می‌شود، به مفهوم دیگری از اصالت یعنی مفهوم خلوص و تلاش برای سره‌سازی منتهی می‌شود که بر اساس آن می‌بایست مای واقعی از تحریف زمانه و بدخواهی اغیار زدوده شود. اصطلاح تداوم به معنای همگونی در طول زمان و توسل به ایده «ملت بدون تغییر»، علی‌رغم همه تحولات و وقایع رخ داده در طول زمان است. مفهوم منزلت نیز به کشف مجدد ارزش‌های درونی و محقق کردن منزلت و شکوه خود اصیل و واقعی است. چنین برداشتی از منزلت، وعده‌ی بازیابی جایگاهی را می‌دهد که در آن هویت مظلوم و به حاشیه رانده شده خودی، عظمت و بزرگی پیشین را دوباره به دست خواهد آورد. منزلت همچنین می‌تواند با توسل به عهد قدیم و اصل و نسب ناشی از آن که احترام و تکریم را به دنبال دارد، پی‌جویی شود.

1 . authenticity

2 . destiny

تقدیر یا سرنوشت تاریخی به عنوان یکی دیگر از مفاهیم مورد بهره‌برداری ایدئولوژی ناسیونالیسم، حامل بار بسیار احساسی تری از مفاهیم آینده است. سرنوشت به واسطه تاریخ تعیین می‌شود، سرنوشت نشان دهنده یک جریان بی نظیر و قضا و قدری است. از نظر ناسیونالیست‌ها باید تلاشی مقدس را برای بازیابی گذشته طلایی که اکنون در زیر زمان حال به نحو ظالمانه‌ای پنهان شده است، به کار بست. آنها امیدوارند تمدن پرشکوه گذشته از طریق احیای روح واقعی ملت توسط نسل‌های آینده دوباره چونان خورشیدی درخشیدن را از سر بگیرد (Smith, 1991: 58-65). شاهرخ مسکوب در این باره می‌نویسد:

تاریخ همیشه ابزار دست ناسیونالیسم است و چگونگی کاربرد آن بستگی به خصلت پیشرو یا پسرو، ستیزه‌جو و مهاجم یا مردمانه و آشتی‌پذیر ناسیونالیسم دارد. تا به قصد و یا حتی بدون قصد گذشته را از ورای آرمان‌هایش بسازد و به خدمت زمان حال خود درآورد. ملی‌گرایی ستیزه‌جو با لاف و گزاف درباره توانایی‌ها و بزرگ‌نمایی خود و نادیده گرفتن دیگران معمولاً با آنان سر‌ناسازگاری دارد و راه را بر فرهنگ‌های بیگانه می‌بندد تا در درون قلعه خود آسیب‌ناپذیر بماند، در بسیاری از جاها، سپر بلایی می‌یابد تا گناه ناکامی‌های ملی را به گردن آنها بیندازد، خشم و نفرت توده‌ها را برانگیزد و در راه شعارهایش به جنبش درآورد. در نزد ما این «سپر بلا» عرب و استعمار بود (مسکوب، ۴، ۱۳۷۳-۳).

دل‌بستگی به ملت نیز به عنوان دیگر عنصر ایدئولوژی ناسیونالیسم به معنای دل‌بستگی جمعی برای دفاع از حدود و ثغور ترسیم شده سرزمینی و فداکاری در راه کشور است. عشق و تعلق در قالب سیاسی آن، شکل و شمایل مخصوصی در قالب انتزاعی به ملت می‌دهد. از این دیدگاه، وطن برای بهزیستی و امنیت فیزیکی بسیار حیاتی است و بهره‌برداری از منابع آن به ملاحظه ناسیونالیستی عمده‌ای تبدیل می‌شود (اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۹-۴۵)؛ بنابراین ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی با توسل به مفاهیم

اصالت، تداوم، منزلت، تقدیر و وطن‌گرایی در صدد بر می‌آیند تا نوعی خودآگاهی جهت دار ملی را برای بسیج و تجهیز نیروهای اجتماعی فراهم آورند. جنبش مورد نظر آنها مبتنی بر سه اصل بدیهی^۱ است: نخست اینکه ملتی منسجم و متشکل با ویژگی‌های خاص و متمایز وجود دارد، دوم اینکه منافع و ارزش‌های ملی بر همه ارزش‌ها و منافع دیگر اولویت دارد، سوم اینکه ملت باید تا سرحد امکان مستقل باشد تا به حاکمیت سیاسی دست یابد. چشم اندازهای نهایی مندرج در این ایدئولوژی می‌بایست بیش از همه زمینه را برای مشروعیت‌یابی فرایندهای سیاسی جدیدی فراهم آورد که با محور قرار دادن ناسیونالیسم، در صدد تحقق تاریخی نو و حیات سیاسی متمایزی از گذشته است. بر این مبنا ایدئولوژی ناسیونالیسم به عنوان منبع اصلی مشروعیت سیاسی مورد توجه کشورهای غیر غربی نیز قرار گرفت و در نخستین دهه‌های قرن بیستم گرایش‌های متنوعی از آن در میان کشورهای آسیایی و از جمله کشور «ایران» ساری و جاری شد.

به تعبیر اسمیت، نخبگان هر منطقه از جهان در عین حال که اختراع ثبت شده ناسیونالیسم به عنوان محصول اصلی اروپایی را به صورت قاچاقی تکثیر می‌کردند، آن را با توجه به نیازها و مسائل فرهنگی و اقتضائات جوامع خودشان جذب می‌کردند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۲۴-۱۲۵)؛ بنابراین ناسیونالیسم در خاور میانه بارزترین جهت‌گیری سیاسی برای درانداختن تغییر اجتماعی تلقی شد و مسئله اصلی پیش روی ناسیونالیست‌ها خلق انگاره‌هایی جدید در راستای وحدتی مبتنی بر قدرت و صورتبندی هویت، همبستگی و ارج‌گذاری به خود بود (Halpern, 1970:213). متأثر از شرایط سیاسی-اجتماعی به وجود آمده در ایران، ناسیونالیسم به تدریج تبدیل به ایدئولوژی غالب و محور اصلی کنش سیاسی شد. این میل و خواست عمومی - که هر چند بعداً ماهیتی دیگر یافت- حتی بر ناظران خارجی پوشیده نبود و «سرپرسی لورن»^۲ به

1 Axiom

2 . Sir Percy Lorraine

بریتانیا گزارش داد که «افکار عمومی منسجم، یکپارچه و مؤثری در قیاس با گذشته‌ای که من این کشور را می‌شناختم در چارچوبی به شدت ناسیونالیستی ظهور یافته است» (Ansari, 2003: 32)؛ در نتیجه، اگرچه دیدگاه نوگرایان مبنی بر مدرن بودن هویت ملی و ناسیونالیسم در ایران می‌تواند درست و قابل استناد باشد، اما در رابطه با مفهوم ملت نمی‌توان به دیدگاه‌های نوگرایان رجوع کرد. از طرفی کهن‌گرایان یا دیرینه‌گرایان گرچه در رابطه با این مطلب که ملت و هویت ایرانی مفهومی با قدمتی طولانی است می‌تواند درست باشد اما نمی‌توان آن گونه که کهن‌گرایان باور دارند ملی‌گرایی را نیز تاریخی فرض کنیم چرا که هویت ملی و ناسیونالیسم به مفهوم کنونی آن مدرن بوده و در اواخر قرن نوزدهم تحت تاثیر جریان‌های فکری اروپایی به ایران آمد (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۴۴).

در مقابل این دو مکتب می‌توان از دیدگاه‌های اسمیت و آرمسترانگ و رهیافت‌های جامعه‌شناسی تاریخی در رابطه با ملت و ملی‌گرایی در ایران استفاده کرد. اسمیت و آرمسترانگ با تفاوت قائل شدن میان ملت‌های پیش از ناسیونالیسم و ملت‌های پس از ناسیونالیسم از یک سو و تمایز قایل شدن میان زمان پیدایش ملت و ملی‌گرایی از سوی دیگر، کشورهایی مثل ایران، یونان و روم را در زمره‌ی کشورهای پیش از ناسیونالیسم قرار داده و ملت را در این کشورها کهن بنیاد و قدیمی فرض نموده و در مقابل ملی‌گرایی را در این کشورها مدرن قلمداد می‌کنند.

از جمله نکات مهم در اندیشه‌ی اسمیت تاکید او بر بحث قومیت و قدمت تاریخی در مطالعه‌ی بحث ملت در ایران می‌باشد که نشانگر این قضیه است که نمی‌توان ملت را در ایران حاصل تحولات سرمایه‌داری، رسانه‌ای و ارتباطی مدرن فرض کرد و این گفته‌ی هگل که ایرانیان نخستین قومی هستند که پا به تاریخ جهان گذاشتند و یک حکومت جهانی ایجاد کرده‌اند و شیوه‌ی حکومت مبتنی بر تساهل و مدارا با اقوام و مذاهب گوناگون را از خود به یادگار گذاشتند (هگل، ۱۳۳۶: ۳۰۱)، نیز تایید کننده‌ی باستانی و قدیمی بودن ملت در ایران می‌باشد. یکی از نکات متمایز کننده‌ی دیدگاه آنتونی

اسمیت تاکید او بر مفهوم قومیت در رابطه با کشورهای پیش از ناسیونالیسم مانند ایران، یونان و رم می‌باشد که معتقد است تکیه بر عنصر قومیت بیانگر تاریخی بودن ملت در این کشورها می‌باشد و همین عامل، اصلی‌ترین مسئله در بیان اختلاف نظر اسمیت با مکتب مدرنیسم می‌باشد چرا که همانطور که گفته شد اسمیت معتقد است که مدرنیست‌ها هیچ نظریه‌ای درباره‌ی قومیت و ارتباطش با ملی‌گرایی ندارند (اسمیت، ۱۳۹۱: ۹۶). تاکید بر عنصر قومیت می‌تواند نشان دهنده‌ی این موضوع باشد که کدام ملت‌ها در چه دوره‌ی زمانی شکل گرفتند و مبنای شکل‌گیری ملت‌ها چه بوده است، همانطور که اسمیت با تکیه بر همین عنصر سعی در اثبات تاریخی بودن ملت در کشورهای پیش از ناسیونالیسم مانند ایران دارد.

با توجه به آنچه گفته شد؛ از آن جایی که تحلیل‌های جاری مبتنی بر این تمایز میان ریشه‌های قدیمی و جدید ملت و ناسیونالیسم است، بسیاری از سوء تفاهات جاری و نقد و انتقادهای متقابلی که وجود دارد، به فهم این نکته بازمی‌گردد که می‌توان همانند «احمد اشرف» با تفکیک دو مفهوم «هویت» و «هویت ملی» این معضل را حل نمود. اشرف در تحلیل واقع بینانه خود، هویت را امری کهن، مستمر و همیشگی می‌داند (چنان که هویت ایرانی را به دوره ساسانیان برمی‌گرداند)، ولی هویت ملی را به عنوان یک پدیده سیاسی و اجتماعی، و علمی نوزاد عصر جدید، از ساخته‌های تازه علوم اجتماعی که از نیمه دوم قرن نوزدهم به مشرق زمین و سرزمین‌های دیگر راه یافت، می‌داند. به زعم وی، هویت ملی به عنوان یک مفهوم علمی به جای مفهوم «خلق و خوی ملی»^۱ که از مفاهیم عصر رمانتیک بود، رایج شد. متفکران عصر رمانتیک بر این باور بودند که هر ملت دارای خلق و خوی مشخصی است که می‌توان آن را در تاریخ یک ملت یافت. اعتقاد به تغییرناپذیری خلق و خوی ملی و آمیختگی آن با باورهای نژاد پرستانه موجب شد تا مفهوم هویت ملی جای آن را بگیرد (اشرف، ۱۳۷۳: ۸-۱۳).

نتیجه‌گیری:

عرصه‌ی جهانی قرن نوزدهم و شروع قرن بیستم شاهد ظهور صور افراطی ملی‌گرایی و جنبش‌های ناسیونالیستی بود. اهمیت ملی‌گرایی در قرن‌های نوزده و بیست تا حدی بود که برخی آن را از دموکراسی مردمی تشخیص نمی‌دادند. این اهمیت و این خودنمایی ملی‌گرایی باعث به وجود آمدن مباحث مختلف راجع به ملی‌گرایی، ملت، قومیت و نیز ارتباط این مقولات با عصر مدرن شد.

کهن‌گرایان و نوگرایان، دو مکتب مهمی بودند که سعی بر تحلیل و تفسیر این مقولات داشتند. کهن‌گرایان ملت و ملی‌گرایی را مقولاتی می‌دانستند با ریشه‌ای تاریخی و بر میراث و قدمت تاریخی و قومی ملت‌ها و ملی‌گرایی تأکید می‌کردند. مدرنیست‌ها مکتب دومی بودند که توانستند تأثیرات بسیار زیادی را بر عرصه‌ی مطالعه ملت و ملی‌گرایی بر جای بگذارند. متفکرانی مانند گلنر، اندرسن و هابسبام که ملت و ملی‌گرایی را حاصل مدرنیسم و تحولات سرمایه‌داری، ارتباطات مدرن، رسانه‌ها و نظام آموزشی قلمداد می‌کردند. در مقابل این دو مکتب، ما شاهد شکل‌گیری مکتب سومی با محوریت آنتونی اسمیت می‌باشیم که نقدهای مهمی بر دو مکتب به ویژه بر نظریات اندیشه‌های مدرنیست‌ها وارد کرد. آنتونی اسمیت با تأکید بر ضرورت در نظر گرفتن زمان و مکان، به کارگیری روش جامعه‌شناسی تاریخی و پرهیز از تعمیم مدل‌های نظری اروپامحور، سعی در ارائه نظریاتی داشت که قابلیت بررسی ملت و ملی‌گرایی در همه‌ی نقاط جهان را داشته باشد. در واقع آنتونی اسمیت با تفکیک میان زمان پیدایش ملت و ملی‌گرایی، ملت را حاصل تاریخ و ملی‌گرایی را حاصل مدرنیته شدن و تحولات عصر مدرن قلمداد می‌کرد. اسمیت نقدهای مهمی را بر نظریات متفکران مدرنیسم به ویژه گلنر و هابسبام وارد کرد. از نظر او برای بررسی ملت نباید آن گونه که مدرنیست‌ها اعتقاد دارند آن را پدیده‌ای اتفاقی و حادثه‌ای قلمداد کنیم که ریشه در سرمایه‌داری و تحولات جهان مدرن دارد بلکه ملت یک فراشد است، ملت هم‌زاد با تاریخ و میراث و ریشه‌ی قومی است نه سرمایه‌داری و صنعتی شدن. با توجه به اهمیت مسئله‌ی ملت و

ملی گرایی در ایران ما شاهد این می‌باشیم که همواره مباحث مختلفی در رابطه با ملت و ملی گرایی در ایران نیز وجود داشته است. در بررسی ملت و ملی گرایی در ایران با تکیه بر نظریات کهن گرایان و نوگرایان می‌توان به این نتیجه دست یافت که برداشت این دو مکتب در مورد ملت و ملی گرایی در ایران ساختارگرایانه بوده و هر کدام صرفاً نیمی از واقعیت را بیان می‌کنند. کهن گرایان ملت و ملی گرایی در ایران را امری با سابقه و کهن فرض می‌کنند و در مقابل مدرنیست‌ها ملت و هویت ملی در ایران را مدرن و محصول تحولات سرمایه داری می‌دانند. دیدگاه کهن گرایان در مورد ملت و دیدگاه مدرنیست‌ها در مورد ملی گرایی در ایران می‌تواند درست باشد اما برداشت مکتب کهن گرا مبنی بر تاریخی بودن ملی گرایی و برداشت مدرنیست‌ها مبنی بر مدرن بودن ملت نمی‌تواند در رابطه با ایران صحت داشته باشد. در مقابل دیدگاه‌های ساختارگرایانه این دو مکتب می‌توانیم از نظریات تاریخی نگر آنتونی اسمیت در رابطه با ملت و ملی گرایی در ایران استفاده کنیم. اسمیت با پرهیز از هرگونه تعمیم در بررسی ملت و ملی گرایی و با تفکیک قائل شدن میان ملت و ملی گرایی، ملت را کهن بنیاد و قدیمی و ملی گرایی را مدرن می‌داند. دیدگاه اسمیت در مورد ملت و ملی گرایی در ایران می‌تواند مناسب باشد. در واقع اسمیت در بررسی ملت و ملی گرایی در کشورهایمانند ایران با تمایز قائل شدن بین ملت‌های پیش از ناسیونالیسم و ملت‌های پس از ناسیونالیسم، ایران را در زمره کشورهای دسته اول (پیش از ناسیونالیسم) قلمداد می‌کند و با تأکید بر عنصر قومیت در ایران، قدمت و تاریخی بودن ملت را در ایران ثابت می‌کند. یکی از نکات مهم و متمایز کننده دیدگاه اسمیت در بررسی قومیت، ملت و ملی گرایی در ایران و سایر نقاط، این است که برخلاف مدرنیست‌ها سعی در تعمیم مدل‌های نظری اروپا محورانه در مورد ملت و هویت ملی به تمام نقاط جهان نداشته و به تاریخ و ویژگی‌های تاریخی کشورها به صورت جداگانه توجه می‌نمود. بنابراین آنتونی اسمیت به طور مشخصی از حد بحث مهم میان بررسی کنندگان ملت و ملی گرایی، در مورد قدیم بودن یا مدرن بودن آن‌ها، فراتر رفت. او با نگاه دقیق جامعه شناسی تاریخی

امکان یا امتناع جنبش های اجتماعی (انقلاب های مردمی) علیه حاکمیت در ... / ۳۷

و با استفاده از داده های موجود مربوط به تاریخ و تمدن بشری، هم دیدگاه کهن گرایان و هم نوگرایان را به طور « نسبی » مورد تأیید قرار می دهد و از طرفی دیگر با نقد کاستی های دو مکتب توانست کمک بزرگی به مباحث و مطالعات ملت و ملی گرایی کند.

منابع :

الف) فارسی:

۱. آصف، محمد حسن، (۱۳۸۴)، *مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲. احمدی، حمید، (۱۳۷۸)، *قومیت و قوم‌گرایی در ایران*، چ اول، تهران: نشر نی.
۳. احمدی، حمید، (۱۳۸۳)، *ایران، هویت، ملیت، قومیت*، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی.
۴. احمدی، حمید، (۱۳۹۰)، *بنیادهای هویت ملی ایرانی*، چ دوم، تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی.
۵. اسمیت، آنتونی دی، (۱۳۸۳)، *ناسیونالیسم - نظریه، ایدئولوژی، تاریخ*، ترجمه‌ی منصور انصاری، چ اول، تهران: تمدن ایرانی.
۶. اسمیت، آنتونی دی، (۱۳۹۱)، *ناسیونالیسم و مدرنیسم*، ترجمه کاظم فیروزمند، چ اول، تهران: ثالث.
۷. اشرف، احمد، (۱۳۷۳)، «بحران هویت ملی و قومی در ایران»، ایران نامه شماره ۴۷.
۸. اشرف، احمد، (۱۳۷۳)، «هویت ایرانی»، فصلنامه مطالعات فرهنگی، شماره ۳.
۹. افروغ، عماد، (۱۳۸۷)، *هویت ایرانی و حقوق فرهنگی*، چ اول، تهران: سوره مهر.
۱۰. اوزکریملی، اوموت، (۱۳۸۳)، *نظریه‌های ناسیونالیسم*، ترجمه محمدعلی قاسمی، چ اول، تهران: تمدن ایرانی.
۱۱. بروجردی، مهرزاد، (۱۳۷۸)، «بحشی در باب تعبیر ملی‌گرایانه در ایران از هویت ایرانی»، ترجمه‌ی علی صدیق زاده، کیان، شماره ۴۷، سال ۹.
۱۲. صدر، ضیا، (۱۳۷۷)، *کثرت قومی و هویت ملی ایرانی*، تهران: انتشارات اندیشه‌ی نو.
۱۳. عامری، هوشنگ، (۱۳۷۷)، *اصول روابط بین‌الملل*، چ سوم، تهران: آگه.
۱۴. کاتم، ریچارد، (۱۳۷۱)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران: کویر.
۱۵. گریفیتس، مارتین، (۱۳۹۰)، *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهانی*، ترجمه‌ی علیرضا طیب، چ دوم، تهران: نی.

۱۶. گلنر، ارنست، (۱۳۸۸)، *ناسیونالیسم*، ترجمه‌ی محمدعلی تقوی، ج اول، تهران: مرکز.
۱۷. گیبرنا، مونسترات، (۱۳۷۸)، *مکاتب ناسیونالیسم*، ترجمه‌ی ایرمسعود اجتهادی، ج اول، تهران: وزارت خارجه.
۱۸. ماتیل، الکساندر، (۱۳۸۳)، *دایره‌المعارف ناسیونالیسم*، ترجمه نورالله مرادی، کامران فانی و محبوبه مرادی، تهران: وزارت خارجه.
۱۹. مسکوب، شاهرخ، (۱۳۷۳)، *داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع*، تهران: فرزاد روز.
۲۰. میر محمدی، داود، (۱۳۸۳)، *گفتارهایی درباره‌ی هویت ملی در ایران*، تهران: موسسه مالعات ملی.
۲۱. میلر، دیوید، (۱۳۸۳)، *ملیت*، ترجمه‌ی داوود غزالیق زندی، ج اول، تهران: تمدن ایرانی.
۲۲. هاچینسون و اسمیت، (۱۳۸۶)، *ملی‌گرایی*، ترجمه مصطفی یونسی و علی مرشدی‌زاد، ج اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۳. هالییدی، فرد، (۱۳۷۹)، *ملی‌گرایی*، ترجمه احمد علیخانی، ج اول، تهران: سپاه پاسداران، دانشکده فرماندهی و ستاد.
۲۴. هگل، فردریش، (۱۳۳۶)، *عقل در تاریخ*، ترجمه‌ی حمید عنایت، تهران: بی جا.
۲۵. هیوود، اندرو، (۱۳۷۹)، *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی*، ترجمه‌ی محمد رفیعی مهرآبادی، ج اول، تهران: وزارت خارجه.

(ب) انگلیسی:

26. Anderson, Benedict, (1991), *Imagined Communities*, London: Verso.
27. Ansari, Ali. M, (2003), «Modern Iran Since 1921, The Pahlavie's and After», London: Longman.
28. Deutsch, Karl W, (1966), «Nationalism and Social Communication: An Inquiry in to the Foundation of Nationality», 2nd ed, Cambridge: MIT Press.
29. Gellner, Ernest, (1968), *Thought and change* , London: Weidenfeld and Nicolson.
30. Gellner, Ernest,(1983),*Thought and Change*, London: Weidenfell& Nicolson.

31. Gellner, Ernest, (1983), *Nation and Nationalism*, Basil Blackwell: Oxford.
32. Halpern, Manfred, (1970), « The Politics of Social Change in the Middle East and North Africa, Princeton»: Princeton u.p.
33. Hayes , Carlton J, (1968), *The Historical Evolution of Modern Nationalism*, New York: Russel&Russell.
34. Hobsbawm, Eric, (1990), *Nations and Nationalism since 1780*, Cambridge: university press.
35. Kohn, Hans, (1961), «The Idea of Nationalism, A Study in Its Origins and Background», London: Macmillan.
36. Kohn, Hans, (1995), «The Roots of Nationalism, In: Nationalism, Meaning and History», Canada: D. Van Nostrand co.
37. Reynolds, Susan, (1984), *Kingdoms and Communities in Western Europe: 900-1300*, Oxford: Clarendon Press.
38. Smith ,Anthony, (1991), *National Identity, Las Vegas*: University of Nevada Press.
39. Smith, Anthony D, (1996), « Nationalism and Historians» in: GopalBalakrishnan (ed). *Mapping the Nation*. London: werso.
40. Smith, Anthony D, (2004), *The Antiquity of Nationalism London*: Polity Press.
41. Smith, Anthony D, (2008), «The Cultural Foundation of Nations *Hierarchy ,Covenant, and Republic*». Oxford: Blackwell Publishing.
42. Tudjam, Franjo, (1981), «The Crisis of Identification: The Case of Canada» in, Dunu, J.(ed), *Contemporary Crisis in the Nation-State*, Oxford: Blackwell.